**جنگ روانی یا جهل مخاطب؟مسئله این است!**

برخی از نظریه پردازان،خصوصا نظریه پردازان امپریالیسم فرهنگی مدعی هستند که جهان شاهد فراگیر شدن فرهنگی واحد است. این فرهنگ جهانی یک وجه غالب دارد که عبارتست از فرهنگ مصرفی سرمایه داری و فرهنگ آمریکایی. این فرهنگ به گونه ای عجیب در حال گسترش است و با توسعه خویش باعث نابودی تدریجی فرهنگ های موجود است.

به نظر می رسد در جهان کنونی نوعی جریان فرهنگی وجود دارد که به شکلی یک سویه است و عباراتی همچون تبادل فرهنگی و یا گفتگوی فرهنگی، محلی از اعراب ندارد و این عبارات بیشتر در حد جملاتی بیش نیستند.عرصه فرهنگی جهان در تسخیر نیروهای سرمایه داری جهانی است که کالاهای فرهنگی خود را به تمامی نقاط جهان صادر می کنند. هر چیزی می تواند در قالب یک کالای فرهنگی قلمداد شود. بسیاری از افکار و عقاید و یا حتی یک ایدئولوژی خاص می تواند به گونه ای باور نکردنی به شکل یک کالای فرهنگی دربیاید و به سراسر دنیا عرضه شود. پس اگر بپذیریم و باور کنیم که چنین امکانات و قدرتی در دنیای معاصر وجود دارد،می توانیم باور داشته باشیم که این قدرت نمایی می تواند به گونه ای موذیانه و مخوف به درون جامعه ای همچون جامعه ما راه یابد و با بهره گیری از عناصر فرهنگی خاصی به تثبیت و تبلیغ ایدئولوژی مورد نظر خود بپردازد. برای تحقق این امر لازم است شرایط خاصی وجود داشته باشد و وسایلی که بتوان بیشترین بهره تبلیغاتی را از آنها برد. مثلا یک رخداد سیاسی در جامعه ای که در شرایط حساسی قرار دارد، می تواند به یک امر مهم اجتماعی تبدیل شود و فضای اجتماعی و فرهنگی موجود را دچار چالش کند. وقتی پدیده ای به چالش کشیده می شود،حالتی آسیب پذیر پیدا می کند و با ورود و هجوم یکسری اطلاعات و البته تبلیغات، دستخوش بازیهای سیاسی و فرهنگی قرار می گیرد که ممکن است از طریق نیروهای سرمایه داری جهانی تغذیه شوند. همانطور که همه ما می دانیم تبلیغات شاید مهم ترین صنعت تاثیر گذاری در دنیای امروز باشد. با تبلیغات می توان دست به هر کاری زد و می توان تغیییرات عظیمی ایجاد کرد و به اهداف بزرگی دسترسی پیدا کرد. به واسطه تبلیغات می توان یک جنگ روانی در ابعاد وسیع ایجاد کرد به گونه ای که اثرات آن تا مدتها پایدار باشد.

**جنگ روانی چیست؟**

جنگ فیزیکی امری کاملاً شناخته شده‌است و لازم به توضیح نیست اما معنای جنگ روانی در دیدگاه‌های بسیاری از مردم ناشناخته مانده‌است. تاریخچه جنگ روانی را می‌توان به سالها پیش و تمدن‌های اولیه بشر بازگرداند. به زمان جنگ‌ها و مبارزات قبایل و اشخاص با یکدیگر که علاوه بر عملیات جنگیدن (فیزیکی) از اداها و نمودهای خاصی نیز برای ترساندن حریف استفاده می‌کردند. بی شک بشر این فن را از طبیعت عاریه گرفته و به تکمیل آن پرداخته‌است. طبیعت که شامل موجودات غریزی موجود در اطراف انسان می‌شود، با کاربرد قوانین ساده و ابتدایی در دل یکدیگر رعب و وحشت ایجاد می‌کردند تا از مردن خود جلوگیری کنند. جنگ فیزیکی و روانی در بیشتر جنبه‌ها با هم تفاوت دارند ولی در کل اگر بخواهیم آنها را درست کالبد شکافی کنیم، جنگ روانی و جنگ فیزیکی در وجود دشمن با یکدیگر متشابه‌اند. زیرا وجود دشمن (همان نابود کننده طبیعی) موجبات انسجام گروه و یا دسته‌ها را فراهم می‌کند تا در مقابل دشمن فرضی ایستادگی کنند. ولی در کل جنگ روانی بخشی از جنگ فیزیکی می‌باشد.

یکی از اصول اساسی جنگ روانی جهل مخاطب است، زیرا مخاطب جاهل هیچ گاه به دنبال یافتن حقیقت نمی‌رود و یا اگر به حقیقت هم بر حسب اتفاق برخورد کند، آنچه را که از قبل در ذهنش جا اده اند، را ساده تر می پذیرد تا حقیقتی بیرونی و ملموس تر.

جنگ روانی همچنین طیف وسیعی از فعالیتهای تروریستی و خشونت مآبانه سمبلیک را (که بمنظور ارعاب ویا ترغیب مخالفان به تطبیق رفتار خود طراحی می‌شوند) نیز در بر می‌گیرد. این دیدگاه فعالیتهای پنهانی نظیر جاسوسی، براندازی، آدم کشی ودیگر اشکال تروریسم و سانسور را در قلمرو جنگ روانی قرار می‌دهد و به عبارتی با دستکاری کردن ماهیت‌ها، به مقصودهای پلید خودش دست پیدا می‌کند. مهم‌ترین جنبه جنگ روانی، شکل دادن به نگرشهای عمومی ملت است حال این جنگ روانی ممکن است از طریق رسانه‌ها و به صورت شعار نمود یابد و یا به صورتی عملی تر به صورت قتل و ارعاب و توسل بر هر نوع خشونت.

"سن تزو" فرمانده نظامی و سیاستمدار كهنه كار چینی در 24 قرن پیش، عقیده خود را پیرامون اهمیت جنگ روانی و اثرش بر قوای دشمن ، این گونه مطرح می سازد:

«اصول جنگ عبارت است از تحمیل اراده خود به دشمن و وادار كردن او به پراكنده شدن و كسب اطلاعات دایم از دشمن» (1)

«مائوتسه تونگ» پس از گذشت 23 قرن با پیروی از پیشینیان خود خاطرنشان ساخت كه: «هر نوع جنگ برپایه اغفال بنا شده است» وی در ادامه، برتری روانی توده ها و بسیج تمامی انرژی آنان را به مثابه اصلی در جنگ دانسته است. (2)

«چرچیل»، نخست وزیر مشهور بریتانیا درباره جنگ روانی می گوید:

«چه بسیار اتفاق افتاده كه جنگ روانی مسیر تاریخ را تغییر داده است. در تاریخ جنگها مثالهای بی شماری از پیروزیهایی كه نیروی ماشین جنگی دشمن را از كار انداخته ،اما نتوانسته روحیه معنوی نیروها را از پای درآورد، یافت می شود. به همین دلیل این پیروزیهای ناقص، مدت كمی دوام آورده، پس از آن نیروی غالب شكست خورده و جناح مقابل پیروزی خود را تثبیت كرده است.» (3)

به همین دلیل، «ژنرال دوگل» رمز پیروزی در تخاصمات دول را تداوم عملیات روانی می داند و توصیه می كند كه:

«برای آن كه دولتی در جنگ پیروز شود، باید جنگ روانی را قبل از حركت نیروهایش به سمت میدانهای نبرد آغاز نماید و تا اتمام عملیات رزمی برای پشتیبانی نیروهایش بدان ادامه دهد.» (4)

بدین ترتیب، روشن است كه جنگ روانی بعنوان شگفت انگیزترین پدیده اجتماعی ریشه در اعصار گذشته دارد كه با گذشت زمان و با بهره گیری از شیوه های نوین، تكامل یافته و امروزه به یكی از پیچیده ترین و خطرناكترین پدیده روانی ، مبدل شده است. در واقع هدف از جنگ روانی، بر هم زدن تعادل است. می توان  اذهان افراد یک جامعه را از طریق پخش شایعات، اكاذیب، اشاعه یاس و نومیدی، رعب و وحشت، دچار تشویش و تنش کرد.

در عصر حاضر با پیشرفت تکنولوژی در عرصه فناوری اطلاعات و ارتباطات، دستیابی به ابزار و ادوات پیچیده، مانند سیستمهای الكترونیكی، رادیو و تلویزیون،ماهواره، رادار و جراید،ابعاد جنگ روانی وسعت بیشتری یافته است. به گونه ای كه علاوه بر تخریب و فریب ذهنی قوای دشمن، تاثیر منفی بسزایی داشته است.

بدون اغراق می توان اینطور بیان کرد كه امروزه جنگها بیش از آنكه متكی به ابزار نظامی هستند، متكی به عملیات روانی می باشند. زیرا ماهیت روابط بین الملل امروز، توسعه بیش از حد رسانه های جمعی و كاركرد گسترده آنها ، این تحول را شكل داده و زمینه های آن را فراهم ساخته است.

**گردآوری: فاطمه ناظم زاده**

منابع:

1- جنگ روانی و چگونگی شكل گیری آن، شورای عالی دفاع – ستاد تبلیغات جنگ ص 7.

2- همان ماخذ ص6.

3- همان ماخذ ص2.

4- همان ماخذ ص1